

بیت و وقیم ما اکبر فرانسس ۱۸۷۷ مسیحی
هر کس اخبار و اطلاعات بطور اقباله و دولتی
هر سند در این روزنامه با اسم خود او
نوشته خواهد شد



روز شنبه چهارم شهر شوال المکرّم ۱۲۹۳ هجری
قیمت بکطفرا بکعباسی
قیمت اعلان سطرى ده شاهی
اداره قیمت چهار قسط

روزنامه عیله

بقیه اخبار فیروزیه طبیعت مخصوص مد کسریه و کباب ذرات فنون

اعصاب همان یک رشته الباف و ارتار مرتب اند ولی بحسب صورت و عمل
مغایر هم اند اعصاب فایته از دماغ حواس حسیه و اعصاب و اعصاب و اعصاب و اعصاب
حس و حرکت بیشتر دهند و اعصاب فایته از نخاع اطراف و اواسط بدن
همچنین اعصاب اگر چه بحسب ماده و صورت تقریباً نزدیک بهم اند ولی قسمی
از آنها معطی حس اند و برخی معطی حرکت و بعضی دیگر حیات بنا می دهند
برخی حیوانه حیوانه کلیده دماغ مرکب است از دو ماده یکی ایض یکی ماده
بیشتر اعمال دماغیه از مجاری این دو ماده با هم جاری میشود علی ای حال
جرم دماغ و نخاع را سه غشاء احاطه نموده است ام الغلیظ و ام الرقیق و مشیمه
غشاء آخری سطح داخلی بطون و تجاویف دماغ را هم پوشیده

فاد در متعال حالت واحد بدینتره و اگر حیوانات و زندگانیش کوبند از ترکیب
اعمال طبیعتی چندین عضو و آلات ایجاد فرموده است که دانستن آنها لازم
خاصه طبیعتی طایفه را یکی از آلات بدینتره دماغ است که تا بحال تشریح و عمل
طبیعی آن مجهول بوده یکی دیگر آلات و اعمال تغذیه است و یکی دیگر آلات
و اعمال تنفس است یکی دیگر آلات و اعمال دوران عمومی دم است و هكذا
سایر اعمال از قبیل عمل توالد و تناسل و ابصار و استماع و تحبیل و تصور و
وتفکر و نوم و غیرها

قبل از این در میان متأخرین از حکما معروف بود که حجم دماغ نسبت مستقیم
دارد با عقل و شعور یعنی هر که دماغ بزرگتر عقل و شعور بیشتر خواهد
بود ولی الان معلوم شده که علاوه بر عظم دماغ کم و زیادتی صفایح آن نیز
کمال مدخلیت را دارد چنانکه در طبیعتی در مقاله الکتریسیته ثابت شده است
که الکتریسیته نسبت مستقیم را دارد با سطوح جسم یعنی هر چه سطح در جسم بیشتر
باشد بر وزقوه در آن بیشتر خواهد بود همین جهت است که طبیعت دماغ را
صاحب طریقه و تجاویف و بطون تکوین کرده است پس در هر دماغی که طرفین
زیادتر است بطون آن وسیع تر است و صاحب آن عقل و شعور زیادتر خواهد
بود از آن گذشته خود دماغ بیکبار چه نیست بلکه فراهم آمده از اوتار کثیری

اما اعمال دماغیه موقوف است بدانستن جزء مجزیه دماغ و ما بتعلق به
دماغ جسمی است بعضی شکل و لینی نیج و خیمری قوام و فراهم آمده است از الباف
عبدک و غده کبیره و مواد دسمه مخصوصه و عرقی در شمار بیکر غذا دهند اوست
عموماً مغز در حرارت متعاضد خیمه چنانکه اگر در اما بین دو انگشت فشار
مفصل کرد ولی اگر حرارت زیاد با داده شود منجمد گردد اگر چه ماده دماغ
نرم و خیمری است اما چون با ذره بین ملاحظه کنند دیده شود که مرکب است از
تارهای دقاق صغیر و طولی که جویشان ممثلی از ماده دسمه و دانه های ریز
مخصوصی است همین اوتار و الباف مذکور که نیج دماغ از آنهاست باعتبار
موضوع و محل انسانی مختلفه گیرند چنانکه دماغ صغیر و دماغ کبیر و نخاع و

بقیه جیمه تاریخ حسن بن حسن اصنم ناموس و بیکار الامک

حضرة بن حسن کوبد من تفصیل مسطورا در جای دیگر بوضع و لفظ دیگر هم دیده ام و چیزی که زاید بر فقرات مسطوره داشت این بود که نزد
جل و علامردی و کاوی یا خلق کرد و این دو در اکناف آسمان و در عالم علوسه هزار سال بدون افت و فاقه میبودند و این سه الف الف حمل و ثور و جوزا
بود بعد صیوط بزین کردند و در زمین نیز بدون هیچ افت و فاقه زبهند مدت سه هزار سال و این سه الف الف سلطان و اسد و سنبله بود چون
این سه الف با آنها رسید الف میزان شد تضاد ظاهر گردید و تمکک نمود کومرث زمین و آب و ثور و نباتات ارض و از الف میزان سی سال و مطالع اول این الف
سلطان بود و در بن الفشتری و شمس و حمل و قمر و ثور و زحل در میزان و مریخ و زحل و زهره و دوحوت و عطارد نیز دوحوت و دوسر افتادند این کواکب از
این بروج بهاء فرودین روز هر روز آفت روز نوروز و جدا شد بسبب و در ذن فلک از این الف شبانه روز (یعنی حاصل شد)

باب اول در سباق توارنج ملوک و مردان پنج فصل اول

فصل اول در سباق سنهین ملوک مقدونیه که مالک روم شدند بعد از اسکندر یونان و مقدونیه مدینه الحکاسته و خاک روم از ملوک مقدونیه
که بعد از اسکندر پادشاه شد یکی بطلمیوس ابن اربن بود که جانشین اسکندر شد چهل سال بعد از آن بطلمیوس ابن لغوش محب الای پادشاه شد و مدتی ملک

کرد و در آنها را غشای محیط است و باز هر چند عدد دازان او تار را در غلافی
 جداگانه ملفوف نموده که عصب عبارت از آن است
 در دماغ چندین ترکیب حاصل شده تا بروز حیات و عقل و شعور از آن شد
 اول ترکیب ذرات اولیه و عنصری است که عبارتند از فسفر و آنت و
 گربن و اکسیژن و هیدروژن و کلسیم و گوگرد و غیرها که از آنها اسپد و
 اکسید و املاح از قبیل فوسفات دوشو و اسپد و استارینک و اسپد
 سربرینک و اسپد الا فوسفورینک عمل دوم ترکیبات ثانویه است که این املاح
 با یکدیگر مرکب شده پیاض البیض و مواد دسمه و مواد لیسیمه و مواد مخصوصه
 عصبیه و اعشبه و موایع لازمه از آنها حاصل کنند سیم ترکیب ثالثی است که
 و ترکیب جرم دماغ از آن کرد و آن اجزاء مرکب کننده دماغ عبارتند از دماغ کبر
 و دماغ صغیر و نخاع و ذنب الدماغ و پیل دارل و بصل نخاع و زیتون و فراش باصر
 و جسم فانوس و مخروط قدی و جسم شامی شکل و دود الدماغ و غده عصبیه و غیرها
 چون این ترکیب ثلاثه اتمام پذیرند ظهور قوه دماغیه از هر یک اجزا با نفراد
 پس از آن با اجماع خواهد شد

بقیه صحبت ساین طبیعی و هیتک
 ترجمه میرزا کاظم معلم علم طبیعی و شیمی

کاظم البته با با جان از برای تعیین چیزهای مختلفه اسباب مختلفه باید
 بکار برد با هر چیز که هر کار نمیتوان کرد یک آلت و اسبابی هم جهت تعیین ارتفاع
 هوا از سطح زمین پیدا کرده اند
 محمود اما جان آن آلت و اسباب کدام است
 کاظم حوصله کن یک اسباب کوچک و نظیف ساخته اند که از او بر دستر یعنی
 میزان الهوا میگویند یک روز دیگری از برای شما تفصیل بروم و شرط بقیه
 سخیدن ارتفاع هوا را با آن بیان خواهم کرد همین قدر حالا بدانند که با آن اسباب
 تقریباً معین کرده اند که پانزده فرسنگ هوا بنا لای کره زمین خاطر کرده است

ملفت باشد که پانزده فرسنگ ضخامت پرده هوا خیلی است و این همه هوا از
 برای آن است که ما خیلی بخواهیم محتاج مینا سیم زیرا که همین طور که زندگانی
 آب و نان از برای ما ممکن نیست زندگانی بی نفس کشیدن در هوا هم امکان
 ندارد بلکه برای خوردن هزار گونه خوراکی امانه میشود که صلاحیت غذا نیست ما
 دارد ولی جهت نفس کشیدن هیچ بخاری جز هوا صلاحیت ندارد خداوند را
 شکر که مقدار هوا را بقدری فراوان آفریده است که با وجود بکر در خاصیت
 منحصر بفر است معاون و عوض ندارد باز برای ما کافیت و اگر جهت
 از جهات غیر مقدار آن نقصانی پیدا مینماید حکمت بالغه و قدرت کامله خداوند
 عالمی اقتضا کرده که انسان و حیوان و نبات که در کره زمین نمودند و زندگانی
 میکنند بواسطه فعل و انفعال در اجسام محیط خود از قبیل آب و هوا علی
 الاتصال رفع هوای مضربه ستمه نموده تولید هوای صالح قابل تنفس و تغیر
 میکنند و انا فانا این تولید تجدید میشود

محمود چه مینمایند حیوانات و نباتات بلکه انسان هم تولید هوا میکنند
 کاظم بنما خواهم گفت که چگونه تولید و تجدید هوای صالح میکنند ولی اول
 باید شما بدانند که هوا جسمی است بخاریه
 محمود چه مینمایند هوا جسمی است بخاریه

کاظم بلی همین هوا که اکنون بواسطه صافی آن در نیک است همین هواست که
 تاستان شمارا خنک میکند و زمستان شمارا از سرما مینجاتد و همین هواست که
 هر جا نفوذ دارد و جاری است همین هوای متعارف که جزایان نفس کشیدن
 آفرودختن محال است مرکب است از دو بخار که اکسیژن و آنت مینامند اکسیژن
 چنانکه در ترکیب باطنی آب معلوم شد بخاریت که مایه تحریر و اجرای عمل
 زندگانی است عمل آن بقدری تند و حاد است که اگر پنهانی در زندگانی بکار
 رود بزودی پیری و مرگ در رسد چنانکه در مدرسه خود یک حبه زغال
 آفرودخته را در سرپوش اکثری فرو بردم آن زغال که در هوای متعارف مدتی

ترجمه تاریخ حیره بن حسن

اوسی و هشت سال بود بعد بطلپوس صنایع بیست شش سال پادشاهی کرد پس از او بطلپوس محب الالب پادشاهی کرد هفده سال انکاء بطلپوس هشت
 علم نجوم پادشاه شد و مدت ملکان او چهارده سال بود بعد از او بطلپوس محب الام سی و پنج سال پادشاهی کرد بعد از آن بطلپوس صنایع ثانی سلطنت رسید
 و نوزده سال سلطنت او بود پس از او بطلپوس مخلص هفده سال پادشاهی نمود بعد بطلپوس اسکندر سی بیست سال سلطنت داشت بعد بطلپوس حیدر
 هشت سال انکاء بطلپوس هشت سی سال انکاء فلو قطر دختر محب پادشاه و بیست دو سال مدت ملکان او بود پس مجموع سبصد و چهار سال مدت
 که این سیزده پادشاه در آن سلطنت کردند و الله اعلم

فصل در بیان تاریخ و سیم

در سباق سنین ملوک رومی بعد غالب شدند در میانها و در روم پادشاهی کردند سلاطینی که آنها را ولد صوفری مینامیدند و اسرا تپین
 گویند صوفری صفر بن نصر بن علی بن اسحاق است در میانها و بونا آنها ابطال این قول مینمایند خلاصه بنی صوفری بر و مبر نزول کردند و اول کسی که ازین
 طایفه پادشاه شد بولپوس بود و مدت ملکان او هفت سال بعد اغسطس قیصر و این اول سلطانی است که قیصر نامیده شد و پنجاه و شش سال سلطنت کرد

برود و تدبیر مینوخت و باقی بود در اکثرین خالص بیک چشم بر هم زدن افتد
 و سوخته و نابود شد و همچنین کجاشکی در سرپوش دیگری از اکثرین فرود بر دم
 بعضی اینکه داخل آتش اضطراب زیاد می پیدا کرد و باطهای خود را بهم میزد و
 جست و خیز میکرد و خود را میجنبانید بقسمی که تقریر نمیتوان کرد و باستی بد
 و دانت باری مثل مردم مست مد هوش باغشی بود تا آنکه بیجان افتاد
 بیچاره بزودی برود

محمود و ماهین بخار را جهت نفس کشیدن بکار میبردیم
 کاظم البته ما هم با همین بخار اکثرین نفس می کشیم مرغها هم با همین نفس می کشند
 اکثرین چیز بدی نیست در صورتیکه مخلوط با ازوت باشد همچو حبه ضرری
 نمیرساند بلکه بالعکس وجود آن ناکزیر است
 محموی پس ازت بخار بسیار خوب است
 کاظم ازت سددت وحدت بخار اکثرین را ملازم میکند چنانکه آب مخلوط
 بشراب قوت و تنیدی آنرا که میکند این مشابه من زدم چندان خوب نبود زیرا
 که آب خالص را میتوان نوشید بدون اینکه مزوج بشراب باشد ولی در آن
 خالص در اکثرین نمیتوان نفس کشید اگر اکثرین مدت و سرعت اعمال ذنک
 سریع میکند ازت آن اعمال را منطقی و خاموش و بطیئ میکند چنانکه شمع
 افزونته و ذغال نیم سوخته اگر در سرپوش ازوت فرود فوراً خاموش
 میشود و خود مرغی داد سرپوش ازت فرود بودم بیچاره فوراً هلاک شد
 بقیه در غمزه آینه

جواب عالیجناب میرزا عبدالطلب کلانی از جوابی که امیرزاده سلطان محمد میرزا
 از او بر او میرزا عبدالطلب برایشان داده بودند اینست اولاً لفظی که موافق
 قواعد باشد و اخواتش هم از قبیل قضی و قضاء و قضیه مصدر است
 باشند و آن لفظ در هیچیک از کتب لغت و غیر لغت مذکور نشده باشد
 معلوم میشود که مر فوض شده است کما قالوا ورفضوا ماضی بلیغ و بد

اقتلاً بر فرض صحیح در سذ و ذش سختی نمیرود در تانی جواب سید هم آنکه
 ابرادی که بر لفظ قضاوه نموده بودم بعینه بعد از تسلیم جواب شما بنابر
 وارد است و جوابکم لا یجیدی ینفع زیرا که آنچه را دلیل خود قرار داده بودید
 از برای صحیح لفظ قضاوه مصحح لفظ قضاوه میشود زیرا که ماده بائی است
 نه وادی کما صرحت جوابه بلکه مصحح قضاوه میشود زیرا که بعد از اعلال باء
 قلب همزه میشود چنانکه در قضا ذکر کرده اند نه مصحح لفظ قضاوه و اینکه
 در مقام رد بر تفسیر و توجیه من اظهار داشته بودید این منافاة دارد
 یا تکفیر بذلك عن کینه چرا که لام تکفیر از برای تعلیل است یعنی ابو حنیفه
 متولیه امر قضا کردید کفارة لهینه محل ابراد است زیرا که تکفیر لهینه میشود
 نه کفارة لهینه کما ذکر کردیم از جهت آنکه مقام ابراد لفظه مصدداست اعنی
 التکفیر لا الکفارة التي معناها ما کفیر به من صدقته و صوم و نحوها و دخل
 بمصد و نداد و بعد از آنکه تکفیر لهینه شد معنی همان است که سابقاً
 عرض شد یعنی متولیه امر قضا کردید تا علة شود از برای کفارة دادن
 مریمین خود را بعد ازین و غایب حشمتی در همین نکره باشد نه اینکه تولیه
 قضاء کفارة همین ابو حنیفه بوده باشد
 عبدالمطلب

میرزا محمود ولد میرزا عبدالکریم که از فحول اطباء میرزا بنفشه و بمطبعه
 علمیه ادسال داشته در روزنامه سیام از وضع و محل اشتقاق
 و معنی آخوند و شاطر و تاجیک سنوال شده بود آنچه بنظر حقیر
 میاید اینست که آخوند مخفف آقا خوانده است یعنی شخص با سواد و
 شاطر بمعنی زرنگ است شاهد این قول شعر شیخ سعد علیه الرحمه است
 که در قضا بد فارسیه در مضایح و مواعظ گوید (مردی کما میر که بپیر ^{بش}
 زور بانفس اگر بران دانم که شاطری) و تاجیک که مخففان تاجیک
 اولاد عرب را نامند که در عجم بزرگ شده باشد و در کتاب فرهنگ انجمن
 محمود بن میرزا عبدالکریم طبیب
 این لفظ ضبط است

ترجمه تاجیک حکمت بحسن

بعد پیاپی پادشاه شد و مدت ملکش بیست و دو سال بعد طبار پس غایب سلطان شد و سلطنتش چهار سال بعد قلو در سن چهارده سال سلطنت یافت
 بعد بزور بیست و چهار سال پادشاهی کرد بعد طاطس و استیقا نوس بشارت سیزده سال سلطنت نمودند بعد دو مطبا نوس پانزده سال پادشاهی یافت
 بعد طرا پابن نوزده سال سلطنت داشت بعد در پانس بیست یک سال سلطان بود بعد انطونوس سیزده سال سلطنت نمود بعد مرقس نوزده سال
 پادشاهی کرد بعد قومودس سیزده سال سلطنت داشت بعد سو برس هجده سال سلطان بود بعد انطونوس هفت سال پادشاهی داشت بعد انطونوس
 تازی چهار سال سلطان بود و در آخر پام ملک این پادشاه جالبینوس طبیبی فات نمود بعد اسکندر مامباس سلطان شد و معنی مامباس عاجز است مدت ملک
 او سیزده سال بعد مکمس سه سال پادشاهی کرد بعد غر پاس شش سال سلطنت داشت بعد فیلقس شش سال سلطان بود بعد دقبوس دو سال
 پادشاهی نمود بعد غلس پانزده سال سلطنت کرد بعد قلو پس یک سال سلطان بود بعد اور پلس شش سال پادشاهی داشت بعد ابروس هفت سال و شش
 سلطنت کرد بعد در قلیانس و مقسم پانس نوزده سال سلطان بودند بعد قرو بقیس پنج سال پادشاهی نمود بعد قلیانس بیست سال سلطنت داشت پس ازین

تفسیر نامه مسیوین مترجم باشی قشون مشرق زمین

تفسیر ذیل نقل از کتاب سیوطی است که موسوم بحسن الخاوره فی اخبار مصر القاهره میباشد و جامع بنامه است که از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و اله که بالمقوقش مرقوم شده ابن عبدالحکم بموجب قول هاشم بن اسحاق و سایر مؤلفین مطلب ذیل را روایت مینماید
در سنه ششم هجری بعد از مراجعت رحمد بپدر رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد سلاطین ممالک مختلفه مامور فرستادند خاطب بن ابی الطاهر را نزد المقوقش جانشین اسکندر پسر روانه فرمودند و نامه بنی با بن شاهزاده مرقوم داشتند همین ورود مامور با اسکندر پسر المقوقش در مصری جا داشت که مشرف بدریای بود خاطب بان مکان رحمت و در مقابل مصر قرار گرفت و نامه حضرت را که در دست داشت نشان داد المقوقش او را دید امر کرد و پسرانزد او بنیاد شد همبکه خاطب مجبور او حاضر شد نامه را ابراز داشت المقوقش گفت که مانع شده که محمد بدیهای آسمان را بر روی من انداخته مرا مطیع نماید خاطب در جواب گفت که مانع شد حضرت عیسی بن مریم هم را که لعن و سب است کند کسان را که کوش بکفر او ندادند و اصغای مواعظ شریفه و کلمات حقو تن درند المقوقش زمانه متفکر شد بعد همان سؤال را تجدید کرد و خاطب نیز همان جواب را اغاره نمود باز ساعتی بسکوت گذشت نگاه خاطب شروع کرد بعضی گفتن و کنت ایپا شاهزاده قبل از تو مردی بود که دعوی خدا میکرد خداوند جل و علا او را عبرت مردم نموده بسزای خود رسانید بر تو لایق کرد بدین اسلام اقدام نمائ تا قوم تو درین عمل بتواقتدا و اقتفا جویند زیرا که آنها قبل از تو جرات اقدام با این کار پسندیدند نخواهند نمود و بدانکه در ترک نمودن تو بدین خود را داخل شدن با سلام زبان بزرگو نخواهد بود بلکه مشرف خواهی شد بدینی بجز و کامل تر و فی الحقیقه نسبت بعشت و رسالت حضرت رسول محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله بعشت حضرت عیسی همان نسبت

بعشت و رسالت حضرت عیسی است بعشت حضرت موسی و ما تو را دعوت میکنیم با اعتقاد نمودن بقران چنانکه دعوت شده اند معتقدین تورات با اعتقاد کردن با انجیل و ما تو را منع نمینمائیم اذ اعتقاد بحضرت مسیح بلکه امر و با تو بنام حضرت را و سخن میکنیم بعد از آن بخواهش المقوقش خاطب یکبار دیگر نامه حضرت رسول صلی الله علیه و اله قرانت نمود نگاه المقوقش نامه مبارکه را در دلب حکیم عاج جا داده و سر حکیم را با مهر خود مهور کرد و گفت کاتبی که زبان عربی بدست حاضر نموده جواب نامه پیغمبر صلی الله علیه و اله را نوشت و مضمون آن از قرار ذیل است

محمد بن عبدالله از جانب المقوقس رئیس قبطیها نامه شما را خواندم و مواعظ و نصایحی که در آن درج شده بود اصفا و امغان نظر در آن نمودم راست است که میدانستم پیغمبری باید مبعوث شود و لایقان میکردم که از شامات ظهور خواهد کرد با فرستاده شما نهایت بطور احترام رفتار نمودم و او را بخوبی معاودت ادم و در دختر نجیب و لباسهای فاخر باو دادم که از جانب من برای شما هدیه بناورد و قاطری هم بصحابت او فرستادم و مستدعی هستم که انرا مخصوص سواری خود قرار دهید (ابو الفدا گوید بنا بر بعضی روایات المقوقس چهار دختر فرستاده بود) ابن عبدالحکم از ابواب صالح روایت کرده گوید المقوقس شبانه خاطب را در خلوت طلبید جز مترجم او کسی در مجلس حاضر نبود و خاطب گفت من میدانم که آقای تو مخصوصاً تو را انتخاب کرده و نزد من فرستاده است آیا تو مرا مطلع نموده کرد از اعمالی که من با بد آنها را ترک نمایم خاطب گفت شما هر چه را از من سؤال نموده اید بطور درستی و راستی جواب از داده ام المقوقس گفت راست ولی بگو بدانم که حضرت محمد از من چه میگوید که تو بیج مینماید بنمای از چیست مردم را بجهت دعوت مینماید خاطب گفت آنحضرت مردم را بدین خدا میخواند و با ایشان میگوید که از برای خدای احد قرار دهند هر چه را دست تارک پرستش ان باشند و نماز بگذارند بقیه در نمره آیته

ترجمه تاریخ خیمه بحسن

سپصد و هشتاد و دو سال و ششماه مدت است که بیست و هشت پادشاه در امتداد ان سلطنت کرده اند و ابو مفسر در کتاب اوف سنین سلطنت دو پادشاه از ملوک روم را که در قلمطپانس و اعطس باشند اینطور نوشته که میان اسکندر و اعطس دو بیست و هشتاد سال فاصله بوده و میان د قلمطپانس و اسکندر پانصد و نود و شش سال بود

در سیاق ملوک قسطنطنیه بعد از ان قسطنطین المظفر بن هبلان پادشاه شد و هبلان اسم نادر است و مدت ملک او سی و یکسال بعد قسطنطین پسر او پادشاه شد و مدت سلطنتش بیست و چهار سال بود بعد پولپانس پسر برادر قسطنطین سلطنت یافت و مدت سلطنت او دو سال و ششماه بود بعد اوالس بن نوحا له چهارده سال سلطان بود بعد تید و سپس اصغر جهل و دو سال سلطنت کرد بعد مر قپانس و زویر او بخار با هفت سال پادشاهی میکردند بعد الوان اکبر که از اوساط الناس بود شانزده سال سلطان بود بعد پسر ابون اصغر یکسال سلطنت کرد بعد زین ار سنانه هفده سال پادشاهی داشت بعد نطاس که از اوساط الناس بود بیست و هفت سال سلطنت نمود بعد از ان بوسطین نوزده سال پادشاهی کرد